

جایگاه توسعه قومی در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب اسلامی ایران

سید صدرالدین موسوی

دانشیار گروه علوم سیاسی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران

Sadrmoosavi@gmail.com

ناهید قمریان

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی در اسلام پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران

nghamaryan@gmail.com

چکیده

امروزه مبحث قومیت و نقش آنها در پیشرفت جوامع یکی از مسائل اساسی در تمامی کشورهای جهان به‌ویژه در جوامع چند قومیتی است. کشور ما نیز که از جوامع چند قومیتی به‌شمار می‌رود و در راستای حقوق و توسعه قومیت‌ها دارای مسائل و چالش‌های متفاوتی بوده، نیازمند است در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های توسعه به موضوع قومیت‌ها توجه بیشتر و کاربردی‌تر شود. در این پژوهش درصدد بررسی جایگاه توسعه قومی در برنامه‌های توسعه، پس از انقلاب اسلامی هستیم و به این پرسش پاسخ داده خواهد شد که «جایگاه الگوی توسعه قومی در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب اسلامی چگونه بوده است؟»؛ با بررسی اسناد و برنامه‌های توسعه به این نتیجه خواهیم رسید که توسعه قومی حلقه مفقوده روند توسعه متوازن کشور بوده و به عبارتی توسعه قومی از دغدغه‌ها و مسائل اصلی سیاست‌گذاران توسعه کشور بوده و به‌ندرت در برنامه‌های توسعه نامی از اقوام آمده است. پرداختن به مسئله توسعه اقوام را به‌سختی می‌توان در چهارچوب نگاه به مسائل مناطق حاشیه‌ای، فقرا و نیازمندان دید.

واژگان کلیدی: توسعه، توسعه قومی، اقوام، برنامه‌های توسعه، انقلاب اسلامی.

مقدمه

اگرچه توسعه به معنی عام و کلی به معنای تحولی است که همواره در تاریخ تکامل جوامع وجود داشته است؛ اما مفهوم سازمان‌دهی شده و منسجم آن در قالب تئوری توسعه، بعد از جنگ جهانی دوم و از دهه‌های ۴۰ و ۵۰ میلادی، به تفصیل در حوزه نظر و عمل در جوامع به کار گرفته شده است. این تئوری در روند تکاملی و تحولی خود از رویکرد پوزیتیویستی تک‌خطی نسل اول تئوری‌های توسعه (که صرفاً به رشد اقتصادی توجه داشته و الگوی توسعه غربی را پیشنهاد می‌داد) فاصله گرفته تا به نظریه‌های جدید در قالب توسعه پایدار (با این رویکرد که همه جوامع راه توسعه و پیشرفت مختص به خود را دارند) رسیده است. توجه به اجتماع، فرهنگ، سیاست، اقوام، دگراندیشان و... در کنار رشد اقتصادی؛ مرحله امروزی و تکاملی توسعه است. مفهومی که در ادبیات توسعه با عنوان توسعه بدیل یا پساتوسعه از آن نام برده می‌شود و توسعه قومی نیز یکی از زیرمجموعه‌های آن به شمار می‌رود.

امروزه چالش‌ها بر سر «توسعه قومی»^۱ و به دنبال آن «منازعات قومی» واقعیت غیرقابل انکار در کشورهای چند قومیتی و ناهمگن است. امری که در تئوری‌های توسعه تا چند دهه اخیر مغفول مانده است؛ اما پیچیدگی‌ها، الزامات و مسائل حادث‌شده جامعه امروز، دیگر اجازه نمی‌دهد که به سادگی آن را نادیده گرفت. این موضوع به‌ویژه در کشورهای جهان سوم و کشورهای که پس از رهایی از استعمار، بر اساس معاهدات سیاسی، بدون در نظر گرفتن واقعیت مرزهای فرهنگی - جغرافیایی به وجود آمدند، بیشتر اهمیت دارد. البته کشورهای پهناوری که در طول تاریخ بخش‌هایی از آن‌ها در سرحدات جداشده و ضمیمه کشور دیگری گردیده نیز از منازعات و درگیری‌های قومی (چه در درون مرزها و چه در بیرون) از مرزهای خود بی‌نصیب نمانده و همواره با چالش‌هایی روبرو بوده‌اند. مثال بارز این امر در خاورمیانه که موضوع مقاله حاضر نیز می‌باشد، کشور ایران است. ایران کشوری است که در تمامی نوار مرزی خود اقوامی را در خود جای داده که عقبه آنها در کشورهای دیگر همسایه سکونت دارند. این موضوع در شمال، جنوب، شرق و غرب مشهود و قابل بحث است. قوم کُرد با حدود ۱۰ درصد جمعیت کشور در غرب، قوم آذری با جمعیتی بالغ بر ۲۷ درصد جمعیت کشور در شمال غربی و غرب، قوم ترکمن با ۲ درصد جمعیت کل کشور در شمال شرقی، قوم بلوچ با ۲/۲ درصد جمعیت کشور در جنوب

شرقی، قوم لر با ۶/۷ جمعیت کل کشور در منطقه جنوب غربی و متمایل به مرکز، قوم عرب در جنوب و قوم تالش در شمال غربی از نظر جغرافیای سیاسی و جمعیتی، معنا و تعریف خاصی را برای ملیت و کشور ایران پدید آورده‌اند (یاوری بافقی، ۱۳۹۲: ۱۳۶).

اگرچه این اقوام و چنین ترکیب جمعیتی در طول تاریخ در سپهر زیستی کشور در کنار یکدیگر قرار گرفته و مشکل اساسی برای نظام سیاسی ایجاد نکرده‌اند؛ اما در عصر مدرن و جهانی شدن با برجسته شدن هویت‌های فرهنگی و قومی، مطالبات اقوام نیز به طور ویژه رنگ و بومی قومی و نارضایتی از وضع موجود به خود گرفته است. این موضوع برای کلیت هویت ملی و انسجام نظام سیاسی تبدیل به پدیده‌ای گردیده که در مقاطعی خاص به چالش نزدیک شده است؛ لذا خطری برای هویت و انسجام ملی به شمار می‌رود. راه حل این موضوع در کشور نیز پرداختن به مفهوم توسعه قومی توسط برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران ملی است که نمود عملی آن می‌باید در برنامه‌های توسعه مشاهده گردد.

در این مقاله سعی بر آن است که در پاسخ به سؤال «جایگاه توسعه قومی در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب اسلامی چگونه بوده است؟» این فرضیه مطرح گردد که موضوع قومیت و توسعه قومی در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب اسلامی مورد توجه برنامه‌ریزان توسعه قرار نگرفته و به عبارتی توسعه قومیت و ارتقای وضعیت اقوام دغدغه برنامه‌ریزان کلان کشور نبوده است. از این رو، جایگاه توسعه قومی در این برنامه‌ها خالی است.

در راستای بررسی این فرضیه، به بررسی پنج برنامه توسعه پرداخته خواهد شد و نگاه به قومیت‌ها و برنامه‌های کلی جهت توسعه و رفع مشکلات اقتصادی و اجتماعی آنها مورد توجه قرار می‌گیرد. برای این امر ابتدا سیر تحول مفهوم توسعه پرداخته و توسعه قومی و شاخص‌های آن را احصا می‌نماییم، سپس به بررسی پنج برنامه توسعه کشور پرداخته و تلاش خواهیم نمود شاخص‌ها و برنامه‌های خاص مناطق قومی را در سه بُعد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی - اجتماعی از لابه‌لای این برنامه‌ها گردآوری و در پایان نیز با نتیجه‌گیری آسیب‌ها و امتیازهای این برنامه‌ها برای کشور و اقوام بیان نماییم.

روش تحقیق

این مقاله در زمره تحقیقات توصیفی - تحلیلی بوده و با استفاده از روش اسنادی اطلاعات مورد نیاز آن گردآوری شده است. به این شیوه که با مراجعه به کتاب‌ها، مقالات و یادداشت‌های

تألیفی و ترجمه‌ای در مورد توسعه و توسعه قومی داده‌های مورد نیاز تحقیق به دست آمده است. مهم‌ترین اسنادی هم که مورد مطالعه و استفاده قرار گرفته، برنامه‌های توسعه انقلاب اسلامی است که بخش اصلی مقاله حاضر را تشکیل می‌دهد.

مبانی نظری

۱. توسعه

توسعه خواه ناظر به توسعه جوامع اروپایی پس از رنسانس و انقلاب صنعتی باشد؛ خواه ناظر به توسعه کشورهای جهان سوم، اصطلاحی است که برای یک تحول جدید و بی سابقه وضع شده است. تأکیدی که برخی صاحب‌نظران برای عینی قلمدادشدن تعریف توسعه دارند، از همین بابت است (عظیمی، ۱۳۹۶: ۴۰). واژه توسعه مفهومی جدید برای بیان مضامینی کهن است که در علوم انسانی، اجتماعی و اقتصاد مطرح شده است. این واژه در سیر تحول مفهومی و نظری خود با واژه‌هایی چون رشد، تغییر، تکامل، ترقی و نوسازی مترادف گرفته شده و به تدریج با استقرار و انتزاع از تاریخ تحولات اجتماعی و تجربه جوامع اروپایی، توسط دانشمندان علوم اجتماعی با خصوصیات، معیارها و تعاریفی توصیف و تبیین گردیده است (موتقی، ۱۳۹۱: ۹۷). بدین ترتیب هم فرایند تغییر اجتماعی، هم هدف و مقصد تغییرات اجتماعی با مفهوم توسعه قرین شد (همان، ۹۸). توسعه در ماهیت خود یک مفهوم چندبعدی است؛ زیرا بهبود در هر سیستم پیچیده مانند سیستم‌های اجتماعی و اقتصادی واقعی، می‌تواند در قسمت‌ها یا راه‌های مختلف، با سرعت‌های مختلف و توسط نیروهای مختلف هدایت شود. امروزه دیگر توسعه یک مفهوم صرفاً اقتصادی نیست؛ بلکه شاخص‌های مهم اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیز در آن نقش تعیین‌کننده دارند.

اولین نسل از تئوری‌های توسعه با «نظریه نوسازی» مورد توجه نظریه‌پردازان قرار گرفت. این تئوری در کشورهای غیرصنعتی و عقب‌مانده در زمینه رشد اقتصادی، به منظور تبیین و توصیف فرایند تغییرات اجتماعی، از سوی دانشمندان علوم اجتماعی مورد توجه قرار گرفت و مطرح گردید. از نظر تاریخی، نوسازی فرایند تغییر به سوی آن نوع نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است که در اروپای غربی و آمریکای شمالی از قرن هفدهم تا قرن نوزدهم شکل گرفته و توسعه یافته و سپس در قرن نوزدهم در دیگر کشورهای اروپایی و در قرن بیستم در سایر کشورهای آمریکای لاتین، آسیایی و آفریقایی انتشار یافت (Eisentadt, 1960: 1). تئوری نوسازی به مدت یک دهه بر علوم اجتماعی غرب سیطره داشت و در جهان سوم نیز طرفداران مشخصی در محافل خاص پیدا کرد.

در خلال دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، با در هم آمیختن حلقه‌ها و جریان‌های ناسیونالیسم جهان‌سومی و مارکسیسم، گرایش‌های انتقادی و رادیکال علیه نظریهٔ نوسازی و توسعه سر برآوردند و ضربه‌های قاطع و کوبنده‌ای به پیکر پارادایم نوسازی وارد کردند. این انتقادات منجر به افول نظریهٔ نوسازی و مفروضات آن گردید و در نهایت این استدلال را مطرح کردند که توسعه‌نیافتگی محصول رویارویی بین غرب سرمایه‌داری و ملل استعمارزدهٔ آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین است و این استعمار است که موجب تشدید و تعمیق توسعه‌نیافتگی شده است. گفتمان اصلی الهام‌بخش این انتقادات و رویکردها را می‌توان در قالب «نظریه وابستگی» دید.

نظریهٔ وابستگی برخلاف نظریهٔ نوسازی که عقب‌ماندگی جهان سوم را داخلی و ناشی از ساختارهای معیوب داخلی می‌دانست، عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم را در نوع رابطه با کشورهای توسعه‌یافته معرفی می‌کند. این نظریه توسعه‌نیافتگی را محصول ساخت و یا ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی یک جامعه نمی‌داند، بلکه آن را تا حد زیادی نتیجهٔ ارتباط اقتصادی تاریخی گذشته میان کشورهای توسعه‌نیافته (اقمار) و کشورهای توسعه‌یافته (مادر) در نظر می‌گیرد. با این حال مکتب وابستگی توجه بیشتری به روابط استعماری در داخل مرزهای کشور توسعه‌نیافته دارد.

نظریهٔ وابستگی در شرایط تاریخی خاصی متولد شده؛ لذا دارای خصلتی تاریخی است که در زمان ایجاد، توانایی توضیح بسیاری از تحولات واقعی را داشته؛ اما با تحول شرایط تاریخی و جهانی، مبانی نظریه وابستگی نیز دگرگون شد و هم مارکسیست‌ها و هم غیرمارکسیست‌هایی که به این نظریه گرایش داشتند، اصول تفکر خود را دگرگون ساختند تا جایی که به تدریج نظریه و اصطلاح وابستگی را کنار گذارده و مفاهیم دیگری را برای تبیین تحولات نوین جهان از دهه ۱۹۰۰ به بعد مطرح کردند (سلیمی، ۱۳۹۰: ۷۰-۶۹). دانشمندان برخی مفاهیم به‌جامانده از آن را در قالب جدیدی به نام «نظریهٔ نظام جهانی» جای داده‌اند.

امانوئل والرشتاین^۱، واضع نظریهٔ نظام جهانی، آن را برای مشارکت در بحث پیرامون خیزش سرمایه‌داری بسط داد (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۹۸۶). از نگاه والرشتاین توسعه فقط در چهارچوب نظام جهانی مدرن مفهوم پیدا می‌کند و نابرابری اصل اساسی و نیروی محرک این نظام است. به نظر او حتی به لحاظ نظری توسعه هم‌زمان همهٔ دولت‌ها میسر نیست؛ زیرا شکاف فراینده

1. Immanuel Maurice Wallerstein

مکانیسم همیشگی عملکرد اقتصاد جهانی است. البته برخی از کشورها به توسعه نائل می‌شوند، اما به بهای توسعه‌نیافتگی کشورهای دیگر (ازکیا، ۱۳۸۰: ۱۶۳). وی برای تشریح ساختار اقتصاد جهانی سرمایه‌داری از رابطهٔ مرکز، پیرامون و شبه پیرامون استفاده می‌کند. در این نظریه اگرچه همه جوامع، ناگزیر در نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اروپایی و یا به عبارت دیگر در نظام سرمایه‌داری متجلی شده‌اند؛ اما دارای سرنوشتی محتوم و لایتغیر نیستند. هر یک از این جوامع (مرکز، نیمه پیرامون و پیرامون) ممکن است در طول زمان به منزلت‌های فراتر یا فروتری تغییر مرتبت دهند؛ اما این تغییر مرتبت‌ها و جایگاه‌ها به معنی تغییر در نظام سرمایه‌داری نیست، بلکه به خاطر رقابت شدیدی است که بین جوامع تابع نظام جهانی سرمایه‌داری وجود دارد. این نظریه نیز علی‌رغم توانایی‌هایش جهت توضیح و تبیین اقتصاد جهانی، درنهایت با پیشرفت نظریه‌های جدید که مصادف با انتقادات به این رویکرد بود به حاشیه رفت و جای خود را به نظرات پساتوسعه داد.

۲. پساتوسعه

در دهه ۱۹۸۰، مطالعات توسعه از یک‌طرف از ناحیه گرایش تک‌رشته‌ای و بنیادگرا در عالم دانشگاهی و از طرف دیگر از ناحیه گرایش محافظه‌کارانه در سیاست در چالش بود و هر دو گرایش نسبت به مسائل توسعه تقلیل‌گرا بودند. در این مطالعات علاوه بر این چالش‌های بیرونی، چالش‌های درونی نیز وجود داشت؛ تجربه توسعه واقعی و عملی شکاف عمیقی را با انتظارات از توسعه در دوره تکوینی تئوری توسعه (۱۹۵۰ و ۱۹۶۰) نشان می‌داد (هتته، ۱۳۸۸: ۲۶) و این آغاز پدیده بحران در تئوری توسعه بود.

بحران در مدل‌های مفهوم توسعه حتی قبل از دهه ۱۹۷۰ آغاز شده بود. روند تک‌خطی و غرب‌محور توسعه در مکاتب نوسازی، وابستگی و نظام جهانی با انتقادات فراوان و بن‌بست عملی مواجه شد و در نتیجه ضرورت بازنگری در بنیادهای فکری برای توسعه بیش‌ازپیش مطرح گردید. تلاش‌های صورت گرفته برای خارج کردن نظریهٔ توسعه از بن‌بست عده‌ای را به سمت مطالعات تجربی و محله‌گرا سوق داد و مفهوم توسعه برای آنها تبدیل به یک مسئله اساسی شد. این خط فکری اخیر را می‌توان به‌طور کلی رهیافت پساتوسعه‌گرا نامید که ریشه در فلسفهٔ پست‌مدرن و همچنین نظریهٔ پسااستعماری دارد (Story, 2000: 40). در واقع نظریهٔ پساتوسعه‌گرا، واکنشی رادیکال به بن‌بست‌های توسعه (Pieteres 2000: 175) و حاوی دو ایده تجویزی است:

۱. به دلیل تنوع فرهنگ‌ها و شرایط، باید به کشورها و جوامع مختلف فرصت داد تا به جای یک مسیر واحد توسعه در سطح جهان، هدف‌های اجتماعی خاص خودشان را طراحی و پیگیری نمایند؛ ۲. جوامع غربی باید ایده خود در مورد توسعه و جامعه مطلوب را مورد بازنگری قرار دهند (علی پور، ۱۳۹۲: ۱۰۷).

در دهه هشتاد، بار دیگر جهان با بحران‌های متعددی روبه‌رو شد که این خود تردیدهای جدی در کارایی و اثربخشی نظریات توسعه ایجاد کرد. بحران دولت رفاه در اروپا، بحران بدهی در امریکای لاتین، بحران بقا و غذا در آفریقا، بحران قومیت و هویت در آسیای جنوب غربی، بحران‌های زیست‌محیطی و بحران حاشیه‌نشین‌ها در جوامع توسعه‌یافته همچون زنان، زندانیان، قربانیان و روستائیان، برخی از مهم‌ترین بحران‌هایی بودند که آغاز دوره جدیدی را در مطالعات توسعه نوید دادند. بحث توسعه بیش‌ازحد و رویکرد هنجاری به توسعه از دیگر موارد مورد توجه در همین دوره است. در رویکرد هنجاری، توسعه نه بر اساس این که چگونه رخ می‌دهد یا رخ داده است؛ بلکه بر اساس اینکه چگونه باید رخ دهد مورد بررسی قرار می‌گیرد. مهم‌ترین روندهای مفهومی مطرح در این دوره عبارت‌اند از:

- تردید در راهکارهای متعارف توسعه و توجه به عدم تعادل‌های بوم‌شناختی و از خودبیگانگی روان‌شناختی؛
- اولویت یافتن امر سیاسی در مباحث توسعه؛
- بازیابی اهمیت نقش هویت و قومیت در مطالعات توسعه به دنبال توجه بیشتر به ابعاد منفی مدرنیزاسیون بر هویت قومی و تأثیر مضاعف سیاست‌های توسعه بر منازعات قومی؛
- به چالش کشیده شدن نقش ممتاز دولت به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر و متولی توسعه توسط گروه‌ها و جنبش‌های اجتماعی؛
- تردید در نظریات توسعه مبتنی بر فرضیه مداخله هدفمند و مثبت دولت؛
- اهمیت یافتن مسئله اندازه (موقعیت و وسعت کشور) و سطح تحلیل (منطقه‌ای، ملی، محلی) در نظریات توسعه؛
- تردید در مفروض انگاشتن توسعه به‌عنوان یک هدف ملی و قابل تمایز از سایر اهداف سیاسی؛
- تأکید بر پایه طبیعی جوامع انسانی و ضرورت تجدیدنظر در رابطه انسان و طبیعت (دیوان‌سالار، ۱۳۹۲: ۵).

این رویکرد متفاوت به توسعه در قالب واژه‌ها و مفاهیم متفاوتی مطرح گردید. یکی از این مفاهیم، مفهوم توسعه دیگر است. «توسعه دیگر» یکی از گرایش‌های تکمیلی در توسعه بدیل بوده که از دهه ۱۹۸۰ به این سو در تئوری توسعه مطرح شده است و بر اساس موارد زیر تعریف می‌گردد:

- دارای جهت‌گیری به‌سوی نیاز (گره‌خورده با تأمین نیازهای بشر، هم‌مادی و هم‌غیرمادی)؛
 - بومی (نشأت گرفته از قلب هر جامعه که در حاکمیت ارزش‌ها و بینش آن جامعه نسبت به آینده‌اش تعریف و تعیین می‌گردد)؛
 - خوداتکا (دال بر اینکه هر جامعه‌ای عمدتاً روی توان و منابع خودش، از نظر انرژی‌های اعضای آن جامعه و محیط طبیعی و فرهنگی‌اش، تکیه می‌کند)؛
 - از نظر بوم‌شناختی سالم و بی‌خطر (با بهره‌گیری عقلایی از منابع حوزه زیست کره زمین در آگاهی کامل از پتانسیل اکوسیستم‌های محلی و نیز حدود بیرونی جهانی و محلی تحمیل شده بر نسل‌های کنونی و آتی)؛
 - مبتنی بر دگرگونی ساختاری (به‌منظور عینیت بخشیدن به شرایط مدیریت خودگردان و مشارکت در تصمیم‌گیری توسط همه کسانی که از آن متأثر می‌شوند، از اجتماعات روستایی یا شهری تا جهان به‌طور کل که بدون آن اهداف فوق نمی‌تواند تحقق یابد).
- در رهیافت بدیل هیچ مسیر عام و همگانی به‌سوی توسعه وجود ندارد. هر جامعه‌ای باید استراتژی خودش را مطابق با نیازهای خودش بیابد. (هتته، ۱۳۹۲: ۲۱۱)؛ به عبارتی نگرانی در رابطه با ابعاد اجتماعی و فرهنگی توسعه، سبب تغییراتی در تئوری‌های توسعه گشته و در نتیجه رویکردهایی مانند توسعه پایدار و توسعه قومی را به‌عنوان منتقدان تئوری‌های توسعه قبلی، به ارمغان آورده است (IGNOU, 2017: 187). می‌توان گفت توسعه عادلانه، توسعه خوداتکا، توسعه بوم‌شناختی و توسعه قومی از موضوعات توسعه بدیل (هتته، ۱۳۹۲: ۲۱۱) هستند.
- شکاف به وجود آمده میان نظریه‌های توسعه با تجربه واقعی پیشرفت جوامع و نیز تفاوت این تجارب با انتظارات جوامع، آغاز بحران در نظریه توسعه بود. در راستای این شکاف، بحران‌های متعددی نیز در دهه هشتاد میلادی در نقاط مختلف جهان سر برآورد که در بالا به آن اشاره شد. بنابراین ضرورت بازنگری در بنیادهای فکری برای توسعه بیش‌ازپیش مطرح گردید. تلاش‌های صورت گرفته برای خارج کردن نظریه توسعه از بن‌بست عده‌ای را به سمت مطالعات

تجربی و محلی سوق داد؛ و خود مفهوم توسعه برای آنها تبدیل به یک مسئله اساسی شد. این خط فکری اخیر را می‌توان به‌طور کلی رهیافت پساتوسعه‌گرا نامید که ریشه در فلسفه پست‌مدرن و همچنین نظریه پسااستعماری دارد (Story, 2000: 40).

نظریات پساتوسعه به‌طور عمده بر عدم تعادل بوم‌شناختی و از خودبیگانگی روانی انسان در نتیجه توسعه، اهمیت نقش هویت و قومیت، محلی‌گرایی و منطقه‌گرایی به‌جای نگاه کلان و ملی، ضرورت بازتعریف رابطه انسان و طبیعت (دیوان‌سالار، ۱۳۹۲: ۵)، تکثرگرایی توسعه و انسان‌گرایی تأکید و توجه داشتند.

در جدول زیر تمایزات و تفاوت‌های دو رویکرد توسعه و پساتوسعه نشان داده شده است:

معیارها	توسعه	پساتوسعه
تعریف	توسعه مبتنی بر تولید بیشتر (تولید صنعتی) و تصرف در طبیعت و ارتقای تکنولوژی است.	توسعه مبتنی بر تغییر فرهنگی و فکری انسان، بازنگری رابطه انسان و طبیعت، توجه به روان انسان است.
فرایند توسعه	تولید و توسعه کالا (صنعت)	توسعه انسانی
ارزش‌های توسعه‌ای	کالایی و مادی	غیرمادی
الگوی توسعه	غرب، تقلیدی، خطی	توجه به درون، غیر تقلیدی، محلی‌گرا، متکثر
عقلانیت و منطق توسعه	عقلانیت ابزاری و تکنیک محوری، توسعه صنعتی	عقلانیت غیرابزاری، انسان‌محوری، توسعه فرهنگی و انسانی
عوامل توسعه	سرمایه‌داران، دولت، نیروی کار	جامعه مدنی، افراد محلی، انسان، سازمان‌های غیردولتی
سیر توسعه	از بالا به پایین	از پایین به بالا

۱-۲. توسعه قومی

مفهوم توسعه قومی یک مفهوم نسبتاً جدید است که در سال ۱۹۸۰ توسط روینی تالالا^۱ در یکی از نوشته‌هایش در مورد توسعه مالزی عنوان شد. دو سال بعد (۱۹۸۲) این اصطلاح در یکی از اجلاس‌های یونسکو در آفریقا وارد گفتمان توسعه شد و معمولاً در اشاره به اصلاح سیاست‌های

1. Rohini Talalla

دولت و استراتژی‌های توسعه که هویت قومی را تهدید می‌کرد، به کار برده می‌شد. مطالب و یادداشت‌های این اجلاس مبنایی برای اصول توسعه قومی به وجود آورد (Chernela, 2012: 94). از سال ۱۹۸۲ به بعد مفاهیم توسعه قومی، توسعه خود، توسعه از طریق هویت؛ بخشی از یک چشم‌انداز جدیدی شد که از آن برای بازبینی پیش فرض‌های اساسی مدل‌های مرسوم توسعه مورد استفاده قرار می‌گرفت. به عبارتی، اصطلاح توسعه قومی به فرایندها و سیاست‌های توسعه‌ای اشاره دارد که نسبت به نیازهای مردم بومی و اقلیت‌های قومی و در صورت امکان کنترل آنها حساس است (همان). توسعه قومی به‌عنوان فرایندهایی که توسط مردم بومی برای بهبود وضعیت زندگی در مقابله با افزایش فقر و فروپاشی اجتماعی شناخته و کنترل می‌شوند، تعریف می‌گردد (Partridge & Uquillas, 1996: 6) و اینکه هر جامعه‌ای می‌باید استراتژی توسعه خاص خود را پیدا کند. یا آن‌گونه که هتته می‌گوید: یک فرایند توسعه مناسب برای گروه قومی خاصی را می‌توان توسعه قومی خواند که در آن به حقوق گروه‌های قومی جهت مشارکت در فرایند توسعه مدرن بر اساس شرایط قومی آنها توجه شود. از این رو توسعه قومی به‌عنوان یک جزء ترکیبی اساسی در توسعه‌ای دیگر همراه با توسعه عادلانه، توسعه خوداتکا و توسعه بوم‌شناختی، یا توسعه پایدار به حساب می‌آید. همه آنها مکمل هم و متقابلاً یکدیگرند (هتته، ۱۳۹۲: ۳۶۱).

در دو دهه گذشته اصطلاح توسعه قومی در جهت شناخت ضرورت حذف تمام اشکال تبعیض نژادی، نژادپرستی و بقایای استعمارگری مورد استفاده قرار گرفته است؛ اما پرسش کلیدی این است که: درک مردم بومی از توسعه قومی چیست؟ توافق عمومی میان رهبران، مدافعان، محققان و متخصصان این است که توسعه اصلی (واقعی) یک فرایند مستقل نمایان‌گر دیدگاه یک جامعه به تاریخ، ارزش‌ها و اهداف آینده جامعه است که برای بهبود کیفیت زندگی به دنبال آن است. این فرایند مستقل به نام‌های مختلفی مانند توسعه خود، توسعه خودمختار، تحول، توسعه مستقل، تصمیم‌گیری آزاد و خودمختاری اشاره دارد (Davis and Partridge 1999:5).

در اجلاس یونسکو (۱۹۸۲) آمده است که: اگر ما تعریفی از توسعه قومی که توسط مسئولین این پروژه ارائه شده است را بپذیریم بدین معنی است که توسعه قومی ابزاری برای جلوگیری از نابودی قومی از طریق توانمند کردن گروه‌های اقلیت و حاشیه‌ای است تا اینکه این گروه‌ها ارزش‌های بنیادی ویژه فرهنگ خود را با تقویت توانایی‌شان در توسعه آنها، احیا کنند. در نتیجه می‌توانیم با اطمینان تأکید کنیم که یک قانون طلایی باید وجود داشته باشد که هر سیاست توسعه قومی باید مطابق با آن آزادی اساسی همه شهروندان، صرف نظر از ریشه‌های قومی را برای زندگی

فرهنگی متمایز خودشان تضمین کند. این آن چیزی است که می‌توانیم آن را اصل دموکراسی فرهنگی و حق متفاوت بودن، تعریف کنیم (Chernela, 2012: 94).

این روش می‌گوید چون توسعه باید از درون جامعه باشد نه از خارج آن، بنابراین باید همراه با مشارکت و جامعه‌محور باشد؛ لذا ایده رویکرد مذکور بر این است که: لازم است توسعه مشارکتی، در فرایند توسعه مردم بومی را در تصمیم‌گیری مؤثر بر زندگی‌شان، درگیر کند. مردم یا جوامعی که برنامه‌های توسعه برای آنها تصویب می‌شود باید در فرمول‌بندی برنامه‌های توسعه شرکت کنند. برنامه‌هایی که جوامع و مردم بومی را مشارکت نمی‌دهند اغلب شکست می‌خورند (IGNOU 2017:187). کارلوس آلفونسو پالما^۱ - رئیس سازمان ملی بومیان - در دهه ۱۹۸۰ معنای توسعه برای مردم بومی را این‌چنین توضیح می‌دهد:

توسعه برای ما فقط اقتصاد نیست، بلکه یک کل یکپارچه است، داشتن ظرفیت سازمانی و اداری است، بیشتر مواقع صحبت کردن در مورد توسعه اقتصادی به معنی داشتن فرصت‌های اقتصادی برای بهبود جامعه است. بدین معنا که در سطح جمعی راه‌حلی برای جامعه پیشنهاد شود. ما باید جایگزین‌های بسیاری مانند تخصص تکنولوژیکی، فرصت‌های اعتباری، اقتباس یک اقتصاد متناسب که اجازه کنترل بر ابزارهای ما را بدهد و اقتصادی که اجازه بدهد جوامع، خودمختاری خود را توسعه بدهند داشته باشیم (The Ethnic Newswatch, 1992: 12).

بر اساس گزارش یونسکو، دو رویکرد کلی می‌تواند سیاست توسعه قومی را هدایت کند: در رویکرد اول باید روش‌های مناسبی برای تعیین بخش اختصاص داده شده به فرهنگ در تدبیر گسترده‌ای که هدف آن تضمین توسعه همه مردم است، طراحی گردد؛ در رویکرد دوم باید به ایجاد فضاهای فرهنگی اصلی در پرتو دانش ما از میراث فرهنگی مورد بحث (سؤال) و نیازمند حفاظت، توجه شود. این مبنای اساسی برای یک فرایند خلاقانه رها از چنگال ایدئولوژی متمرکز و استاندارد شده است (UNESCO 1982: 5).

بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۴ دیویس (یکی از مشارکت‌کنندگان اصلی در سیاست، نظریه و عمل بین‌المللی در مورد توسعه قومی و نگران حقوق بشر و رفاه بومی) مجموعه مقالاتی در مورد توسعه و مردم بومی منتشر کرد. در سال ۱۹۹۵ زیر نظر وی بانک جهانی اولین تجربه توسعه قومی، پروژه توسعه مردم بومی و آفریقایی اکوادوری‌اش را آغاز کرد. چشم‌انداز دیویس بر روی

1. Karlos Alfonso Palma

ویژگی‌های مثبت جوامع بومی مانند: هویت قومی، ظرفیت بسیج‌کار، سرمایه و سایر منابع برای اهداف مشترک تکیه داشت. دیویس عنوان کرد که توسعهٔ مربوط به مردم بومی باید بر اساس قدرت فرهنگی جمعیت بومی و مستلزم مشارکت فعال خود باشد. او برنامه‌هایی را برای افزایش توانایی سازمان‌های بومی برای طراحی استراتژی‌های توسعه و فرمول‌بندی پروژه‌های توسعه خود پیشنهاد کرد (Davis and Partridge 1999:5). در این زمی سندی^۱ (۱۹۹۶) دو راه جدید دیگر برای تفکر معرفی کرد:

۱. دیدگاه انسان‌شناسی که دانش و ارزش بین مردم و فرهنگ‌ها جهانی نیست؛
 ۲. تعهد به حقوق بشر و دانش جامع از تاریخ و ابزارهای آن (Chernela, 2012: 95).
- علی‌رغم تمام ویژگی‌هایی که به‌صورت پراکنده برای توسعهٔ قومی ذکر می‌شود، این رویکرد شرایط خاصی را برای توسعه مدنظر قرار دارد:

۲-۲. مهم‌ترین اهداف و ویژگی‌های توسعهٔ قومی

ویژگی‌های توسعهٔ بومی می‌بایست زمینهٔ ماهیت منحصر به فرد جوامع بومی را در نظر بگیرد و آنها را به زنده ماندن و حفظ فرهنگ و سازمان‌های اجتماعی خاص خودشان (در طی قرن‌ها) از طریق یک روند سازگاری دائمی که معمولاً ترکیبی از دانش سنتی و مدرن است، قادر سازد. همان‌طور که دورستون^۲ بیان می‌کند: منابع اصلی برای موفقیت بومیان، فرهنگ خاص خود و تخصیص دانش جهانی است.

بر اساس تجزیه و تحلیل مطالعات موردی، بعضی از ویژگی‌های اصلی توسعهٔ قومی عبارت‌اند از:

۱. حفظ امنیت غذایی از طریق حفاظت و تقویت فعالیت‌های مناسب مانند: کشاورزی، ماهیگیری و دامداری؛
۲. ارتقاء فعالیت‌های تولید درآمد از جمله: کشاورزی، تولید صنایع دستی و کار دستمزدی (که به سرمایه‌گذاری و بهبود در کیفیت زندگی و رفاه کل جامعه منجر می‌شود)؛
۳. اولویت باید با توجه به بهبود شرایط بهداشتی از جمله: آب آشامیدنی و اقدامات بهداشتی

1. Sendi
2. Durston

درمانی، پیشگیری از بیماری و درمان باشد؛

۴. احترام به تکامل فرهنگی خود بومیان؛

۵. حمایت از آموزش و پرورش دوزبانه و چند فرهنگی؛

۶. اعطای حق رأی، مشارکت برابر نمایندگی؛

۷. تعامل و تبادل احترام‌آمیز با جامعه ملی از جمله سازمان‌های دولتی و غیردولتی و

گروه‌های مذهبی؛

۸. ترویج مشارکت مردم بومی در حفاظت از منابع طبیعی (Partridge & Uquillas, 1996: 8).

موضوع مهم در توسعه قومی این است که بسیاری از این شرایط به یکدیگر متصل و مرتبط هستند. یک بُعد ممکن است سایر ابعاد را تضمین کند و ممکن است تضمین نکند و گروه‌های مختلف ممکن است تأکید کمتر و یا بیشتری بر مسئله واحد یا چندگانه داشته باشند. هرگونه تغییر بدون شک بر سایر ویژگی‌ها تأثیر می‌گذارد و اینکه همه آنها برای ایجاد یک توسعه قومی منحصر به فرد در تعامل با یکدیگر هستند. یک درس مهم برای توسعه قومی این است که کاربرد یک فرمول برای توسعه یک گروه بدون در نظر گرفتن روابط اقتصادی، قانونی، اجتماعی و تاریخی خاص جوامع با دولت و سازمان‌های اجتماعی و فرهنگی آنها، غیرممکن است؛ بنابراین بر اساس مبانی مذکور، می‌توان گفت که توسعه قومی زمانی اتفاق می‌افتد که مردم بومی قادر به حفظ هویت فرهنگی خود به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر از فرهنگ ملی بوده و الگوهای تولیدی داشته باشند که اجازه امرار معاش و کسب درآمد به آنها را بدهد. محیط سیاسی مطلوب نیز در چهارچوب قانون اساسی بدون شک یک عامل مهم است (Ibid: 8).

۳. ایران و توسعه قومی: توسعه قومی در برنامه‌های توسعه پس از انقلاب اسلامی

مهم‌ترین اسنادی که می‌توانند دیدگاه سیاست‌گذاران توسعه، در رابطه با توسعه قومی را منعکس نمایند؛ برنامه‌های توسعه اقتصادی اجتماعی کشور است. برنامه‌های توسعه در ایران چه قبل و چه بعد از انقلاب اسلامی به‌طور عمده مبتنی بر نظریه‌های نوسازی و رشد خطی بوده و بر اهدافی چون رشد اقتصادی، آزادسازی اقتصادی، خصوصی‌سازی، حمایت از تولید و صنایع داخلی، ادغام در تجارت بین‌الملل، بازار محوری، اقتصاد رقابتی، کاهش تصدی‌گری دولت، سرمایه‌گذاری، سیاست درهای باز و تعدیل اقتصادی و ساختاری تأکید داشته‌اند (صادقی شاهدانی و خسروی، ۱۳۹۵: ۱۹). به عبارتی سال‌ها پس از منسوخ شدن رویکرد اقتصادمحور

توسعه در جهان، برنامه‌های توسعه کشور کماکان توجه اصلی خود را بر توسعه اقتصادی صرف نهاده‌اند. هرچند در برخی سال‌ها ضرورت‌های اجتماعی اهمیت توجه به توسعه انسانی در برنامه‌های توسعه را دوچندان نموده و در برخی برنامه‌ها نیز به ابعادی از توسعه انسانی از جمله بهداشت، آموزش و پرورش و کاهش نرخ مرگ‌ومیر پرداخته شده است. بررسی پنج برنامه توسعه در کشور، پس از انقلاب اسلامی به خوبی گویای رویکرد این برنامه‌ها به پدیده پساتوسعه است. در این نوشتار به قومیت و توسعه قومی و به‌طور مختصر به جایگاه توسعه قومی در برنامه‌های توسعه در سه بُعد اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی - سیاسی خواهیم پرداخت.

۱-۳. بُعد اقتصادی توسعه قومی در برنامه‌های توسعه

اگرچه در نظرات جدید توسعه و پساتوسعه، بُعد اقتصادی به مانند گذشته اولویت اول نبوده و در رده‌های دیگر بعد از بُعد اجتماعی - سیاسی قرار می‌گیرد؛ اما در جوامعی مانند کشور ما که پیشرفت اقتصادی یا به عبارت دقیق‌تر بُعد اقتصادی توسعه را با موفقیت سپری نکرده‌اند، توسعه اقتصادی همچنان اولویت اصلی بوده و سایر ابعاد توسعه متأثر از آن هستند؛ به گونه‌ای که در بحث توسعه قومی ما ناچار به بررسی و اهمیت دادن توسعه اقتصادی خواهیم بود.

برنامه اول توسعه در سال‌های بعد از جنگ (از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲) باهدف بازسازی خرابی‌های ناشی از هشت سال جنگ تحمیلی تدوین و با راهبرد آزادسازی اقتصادی به اجرا درآمد. اولویت اصلی این برنامه بازسازی کشور و تدوین رویه‌های اقتصادی کشور بود و مسائل غیراقتصادی از جمله قومیت‌ها و توسعه قومی در آن مطرح و مورد توجه نبود؛ اگرچه از بخش‌های محروم جامعه سخن می‌گوید که مناطق قومی را نیز در برمی‌گیرد.

با توجه به اینکه برنامه اول توسعه با نام سازندگی آغاز شد و بر محرومیت‌زدایی تأکید داشت؛ اما این سیاست‌گذاری بیشتر در استان‌های مرکزی دنبال می‌شد. به‌عنوان مثال ۸۰ درصد بودجه به سه استان مرکزی اختصاص یافته که تنها سهم اصفهان از صنایع حدود ۵۰ درصد بوده است. در طی برنامه اول متوسط برخورداری استان‌های مرزی در اکثر موارد از متوسط استان‌های مرکزی پایین‌تر است؛ به عبارتی استان‌های مرزی به‌ویژه کردستان و سیستان و بلوچستان محروم‌ترند (علینقی، ۱۳۷۸: ۱۳۶).

در برنامه ۵ ساله اول توسعه بالاترین سهم از اعتبارات بخش صنایع به استان اصفهان یعنی ۵۰ درصد اختصاص داده شد و ۱۰ استان کشور اعم از ایلام؛ کرمانشاه، کردستان و ... از

اعتبارات ملی محروم بوده‌اند. به عبارتی ۸۰ درصد بودجه به سه استان کشور اختصاص یافته و سهم استان کردستان ۱/۹ درصد بوده است. با توجه به تأکید این برنامه به توسعه مناطق محروم و کم برخوردار، امید آن می‌رفت که در ابتدای برنامه‌ریزی توسعه، روند تحول مناطق محروم کشور تغییر و این مناطق نیز وارد ریل توسعه شوند و به عبارتی از تمرکز ثروت، سرمایه و امکانات تولیدی در برخی از استان‌ها کاسته شده و یا استان‌های محروم قومیت‌نشین نیز به جمع استان‌های برخوردار پیوندند؛ اما این امر در این برنامه محقق نگردید و به برنامه دوم توسعه محول شد.

در برنامه دوم توسعه (۱۳۷۸-۱۳۷۴) متأثر از تفکر دولت‌سازندگی؛ رشد و توسعه پایدار اقتصادی با محوریت بخش کشاورزی مورد تأکید قرار گرفت که می‌بایست «از طریق ایجاد مکانیسم‌های مناسب جهت تقویت بنیه‌های داخلی آن به‌جای اتکا به رشد القایی حاصل از نفت صورت گیرد» (برنامه دوم توسعه، ۱۳۷۳: ۵) تأکید بر تکمیل طرح‌های نیمه‌تمام تولیدی، صنعتی و هدایت منابع عمومی به سمت طرح‌های زودبازده و کوچک منطقه‌ای و نیز تلاش در جهت برنامه‌ریزی و ایجاد تعادل و توازن منطقه‌ای با توجه به مزیت‌های نسبی هر منطقه و تجهیز کانون‌های توسعه‌ای از طریق گسترش ظرفیت‌های زیربنایی و تولیدی با توجه به قابلیت‌ها و شرایط هر منطقه و عنایت ویژه به صنایع تبدیلی و وابسته به بخش کشاورزی» دانست (برنامه دوم توسعه، ۱۳۷۳: ۸۸). توجه و تأکید بر کشاورزی و صنعت در مناطق محروم و کمتر برخوردار و نیز ایجاد تعادل‌های منطقه‌ای، به‌صورت محدود در این برنامه مطرح گردید که می‌توانست برای بُعد اقتصادی توسعه قومی مناطق قومیت‌نشین مؤثر باشد. درنهایت این برنامه نیز در بُعد توسعه قومی موفقیت چندانی حاصل نکرد و به برنامه سوم کشیده شد.

براساس داده‌های ارائه‌شده در سند برنامه سوم توسعه جمهوری اسلامی، منطقه تهران به‌عنوان قطب فعالیت‌های اقتصادی و به‌ویژه صنعتی کشور دربرگیرنده طیف وسیعی از صنایع بزرگ کشور (۵۰۰ نفر و بیشتر) است. تعداد زیادی از واحدهای صنعتی بسیار بزرگ کشور به‌ویژه صنایع تولید خودرو و قطعات آن در این منطقه شهری استقرار یافته‌اند و در مجموع از ۲۷۴ واحد صنایع بزرگ کشور، ۶۵ واحد در تهران مستقر هستند. مناطق اطراف تهران به‌ویژه در محور تهران - کرج، قزوین و اطراف آن نیز شامل طیف وسیعی از صنایع بزرگ کشور به‌ویژه در زمینه صنایع نساجی است. همچنین تبریز به لحاظ واحدهای ماشین‌سازی و صنایع فلزی؛ خوزستان در زمینه صنایع نفت و تولید شکر، فلزات اساسی، شیمیایی و پتروشیمی، خدمات بندری و حمل‌ونقل دریایی؛ اراک در زمینه واحدهای ماشین‌سازی و صنایع فلزی و آلومینیوم؛ خراسان و به‌ویژه شهر

مشهد علیرغم تعداد نسبتاً کم واحدهای صنعتی بزرگ به عنوان قطب صنایع غذایی؛ کاشان، اصفهان، قائم شهر و رشت به عنوان مراکز مهم صنایع نساجی؛ اهواز و اصفهان به عنوان قطب‌های صنایع فلزات اساسی؛ ماهشهر و آبادان و شیراز و فارس قطب صنایع شیمیایی و الکترونیک؛ انزلی و شرق مازندران به عنوان مراکز صنایع چوب و کاغذ و شهرهای کرمانشاه، همدان و خرم‌آباد و برخی دیگر از شهرهای این استان‌ها از تعداد محدودی از واحدهای بزرگ صنعتی برخوردارند. مناطق شرقی و جنوب شرقی کشور به غیر از چند واحد معدود خالی از واحدهای بزرگ صنعتی است. همچنین استان‌های آذربایجان غربی، اردبیل، کردستان، ایلام، چهارمحال و بختیاری و کهگیلویه و بویراحمد نیز به کلی فاقد واحد بزرگ صنعتی می‌باشند (سند برنامه سوم توسعه اقتصادی اجتماعی جمهوری اسلامی ایران ۱۳۸۷: ۳۳۴)؛ لذا مناطق قومی که اغلب مرزی و کم برخوردار بودند، تغییر معناداری در جایگاه توسعه‌ای و اقتصادی - صنعتی خود را تجربه نکردند.

در برنامه چهارم توسعه شرایط مطلوبی به لحاظ نظری برای برقراری توازن منطقه‌ای و زمینه‌های مناسبی برای توسعه قومی از طریق فصل آمایش سرزمین و توازن منطقه‌ای مهیا شد و دولت مکلف گردید به منظور توزیع متناسب جمعیت و فعالیت‌ها در پهنه سرزمین، با هدف استفاده کارآمد از قابلیت‌ها و مزیت‌های کشور، با استفاده از مطالعات انجام گرفته، سند ملی آمایش سرزمین را بر اساس سه سطح کلان، بخشی و استانی مندرج در این برنامه به مرحله اجرا درآورد. در این برنامه «اتخاذ رویکرد توانمندسازی و مشارکت محلی، بر اساس الگوی نیازهای اساسی توسعه و تشخیص نیاز توسط جوامع محلی برای ارائه خدمات اجتماعی، از طریق نظام انگیزشی برای پروژه‌های عمرانی کوچک، متناسب با ظرفیت‌های محلی از طریق موارد فوق و با جلب مشارکت‌های عمومی» (سند برنامه چهارم توسعه: ۱۷۱)، در دستور کار قرار گرفت که می‌توانست به نوعی جهت‌گیری به سمت نیازهای جوامع محلی از جمله قومیت‌ها را در برداشته باشد.

در این برنامه دولت مکلف می‌شود که جهت تعامل با اقتصاد جهانی اقداماتی را به انجام رساند، در یکی از این موارد که مزیتی برای استان‌های قومی نشین به شمار می‌رود و به دلیل موقعیت مرزی آنان است این بوده که بازارچه‌ها و مبادلات مرزی را از طریق اصلاح نظام اجرایی، معیارهای تشکیل و رویه‌های اجرایی ساماندهی نماید (سند برنامه چهارم توسعه: ۱۰۵). تدوین و اجرای برنامه چهارم و رویکرد دولت احمدی‌نژاد در قالب گفت‌وگو عدالت محوری

و توجه به مستضعفان با سفرهای استانی علیرغم مشکلات عدیده و انتقادات فراوان (در برخی مناطق حاشیه‌ای که اتفاقاً از مناطق قومین نشین نیز می‌باشند) امتیازات اقتصادی چندی را به همراه داشت. در سیستان و بلوچستان به‌عنوان محروم‌ترین استان کشور، تعداد مراکز آسیب‌های اجتماعی در سال ۱۳۷۵ از صفر به ۵۲ در سال ۱۳۹۴ رسیده است. تعداد بیمارستان‌ها که از سال ۱۳۷۵ تا سال ۱۳۸۵ تنها ۱۶ عدد بوده است به ۲۲ بیمارستان در سال ۱۳۹۴ رسیده است. همچنین سرمایه‌گذاری کارگاه‌های صنعتی از عدد ۶۹۸۶۲ در سال ۱۳۸۵ به ۸۵۵۶۲۶ در سال ۱۳۹۴ میل کرده است (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۹۴: ۲۲۰، ۴۱۹، ۵۲۱).

نکته قابل تأمل آن است که پس از انقلاب اسلامی، علی‌رغم برنامه‌های عمرانی دولت تغییر چندانی در توزیع قطب‌های صنعتی رخ نداده و قطب رشد یافته جدیدی در مناطق محروم و دور مانده از توسعه صنعتی به وجود نیامده است. تأکید بیش از حد بر عواملی چون شاخص‌های انسانی و اجتماعی توسعه از یک سو و توزیع اعتبارات عمرانی در سطح منطقه‌ای و برحسب وضعیت موجود استان‌ها و نیز نیاز استان‌های صنعتی کشور به اعتبارات کلان ملی از سوی دیگر، باعث کوچک ماندن طرح‌های عمرانی در مناطق محروم شده است. برای مثال: میزان اعتبار اختصاص یافته به ۷۴ طرح عمرانی در استان کردستان برابر با ۱۷ طرح عمرانی در استان اصفهان در سال ۷۴ بوده است (گزارش اقتصادی - اجتماعی استان کردستان در سال ۱۳۷۴: ۹۱)؛ بنابراین بُعد اقتصادی توسعه قومی در این سال‌ها تغییرات چندانی را نشان نداده است.

۲-۳. بُعد اجتماعی - سیاسی توسعه قومی

برنامه اول توسعه در تبصره ۶، دولت را مکلف نموده تا به منظور احیاء و توسعه بخش‌های محروم و ایجاد تعادل‌های منطقه‌ای و نیز دستیابی به خودکفایی نیروی انسانی به‌خصوص در زمینه‌های تخصصی، ترتیبی اتخاذ نمایند و با توجه به شرایط و استعداد‌های خاص هر منطقه، اقداماتی به شرح ذیل معمول دارد.

۱. تحت پوشش آموزشی قرار دادن کلیه افراد واجب‌التعلیم در بخش‌های محروم؛
۲. ایجاد و گسترش مدارس شبانه‌روزی در مقاطع مختلف و مدارس نمونه و مراکز تربیت معلم؛

۳. و... (برنامه اول توسعه، ۱۳۶۸: ۳).

یکی از اهداف این برنامه در حوزه توسعه که قابل توجه و تأمل است، اصلاح سازمان و

مدیریت اجرایی و قضایی کشور در ابعاد مختلف است. هدفی که می‌توانست در جهت توجه به نخبگان بومی اقوام مورد استفاده بهینه قرار گیرد. مورد دیگر سازمان‌دهی فضایی و توزیع جغرافیایی جمعیت و فعالیت‌ها، متناسب با مزیت‌های نسبی هر منطقه به‌استثنای مواردی که ملاحظات سیاسی و نظامی ایجاب می‌نماید (برنامه اول توسعه: ۲۷) بود. هرچند واژه ملاحظات نظامی امنیتی در این بند باعث محدودیت‌هایی در عرصه توسعه قومی شده است؛ به این صورت که غلبه نگاه امنیتی بر رویکرد قومی را تشدید کرد.

برنامه دوم توسعه، در زمینه اجتماعی، موضوع عدالت اجتماعی از طریق تقسیم بهینه منابع و امکانات عمومی را دنبال می‌کرد. در دولت اصلاحات گام مهم توسعه قومی در بُعد سیاسی و از طریق اجرای قانون شوراها برداشته شد. با توجه به صلاحیت و اختیارات شوراها در انتخاب شهرداران و دهیاران واحدهای محلی، حق نظارت و حتی تقدیم طرح و پیشنهاد به مجلس، این نهاد می‌تواند در اداره امور نقاط مختلف کشور از جمله مناطق قومی نشین با توجه به ویژگی‌های خاص فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کاملاً نقش آفرین بوده و ضمن تقویت مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم، پاره‌ای حساسیت‌های موجود را به حداقل برساند و یکی از مطالبات اساسی اقوام ایرانی را تا حدودی پاسخگو باشد (گرچی، ۱۳۷۷: ۱۰۱).

در برنامه سوم و در دوران اصلاحات، سیاست‌های توسعه‌ای به نفع مناطق قوم‌نشین متوازن گردید. شاید در تاریخ توسعه ایران برای اولین بار صحبت از استفاده از ظرفیت قومی در روند توسعه پایدار به میان آمد که تفاوتی جدی با رویکردهای پیشین یعنی نوسازی و بازسازی داشت و توانست سیاستی تکثرگرایانه و تفهیمی را دنبال کند (ضیال‌الدینی و مرشدی‌زاد، ۱۳۹۹: ۱۸۰). علاوه بر بُعد اجتماعی و سیاسی برنامه‌های دولت اصلاحات برای مطرح شدن قومیت‌ها، این دولت در لوای برنامه‌های توسعه خود، پروژه ناکام سازندگی را احیا کرده و در امر محرومیت‌زدایی، بودجه را روانه استان‌های قومی نشین کرد (همان).

در دولت سید محمد خاتمی که برنامه سوم (۱۳۷۹-۱۳۸۴) توسعه نیز تدوین گردید می‌توانیم برای نخستین بار شاهد برجسته شدن بُعد سیاسی - اجتماعی توسعه قومی در کشور باشیم. تلاش برای تمرکززدایی و اختیارات بیشتر مسئولان منطقه‌ای، مشخص نمودن استراتژی‌های اصلی و فراگیر توسعه مناطق منطبق بر نیازها و توانمندی، محرومیت‌زدایی از مناطق حاشیه‌ای، بهبود کیفیت مدیریت و سیاست‌گذاری منطقه‌ای، راه‌اندازی طرح‌های آمایش، افزایش تعداد و کیفیت رسانه‌های محلی (حق پناه، ۱۳۸۲: ۲۵۴-۲۶۱) را به‌وضوح می‌توان دید.

در سال‌های پس از جنگ تحمیلی، بررسی معیارهای توسعه در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نشان می‌دهد که در این سال‌ها استان‌های قومی‌نشین مانند سیستان و بلوچستان و کردستان وضعیت بسیار حداقل و نامطلوبی دارند. مسئله اصلی در این مناطق نه توسعه بلکه امنیت بود و به همین خاطر نهادهای امنیتی و نظامی بیشتر تقویت شدند. راه‌اندازی قرارگاه حمزه در شرق و ثارالله در غرب کشور توسط سپاه پاسداران برای مقابله با تحرکات قومی از مصادیق این جهت‌گیری است (حق پناه، ۱۳۸۲: ۲۴۹). این سیاست‌ها بعدها با فعال شدن قرارگاه رمضان در کردستان عراق سال ۱۳۸۴ که نسبت مستقیمی با کاهش فعالیت نظامی گروهک کومله داشت، دنبال شد (ضیالدینی و مرشدی‌زاد، ۱۳۹۹: ۱۸۳).

در برنامه چهارم، دولت مفهوم توسعه مبتنی بر دانایی را وارد ادبیات برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری‌های توسعه‌ای می‌کند بر اساس این مفهوم توسعه می‌باید از مسیر دانش و علم ادامه و به سرانجام برسد.

در برنامه چهارم توسعه ماده ۷۳، دولت موظف می‌گردد در راستای جهت‌گیری عدم تمرکز و تفویض اختیار به مدیران محلی و تقویت نقش استانداران، طرح جامع تقسیمات کشوری را تهیه و به تصویب برساند (برنامه چهارم، ۱۳۸۳: ۱۵۵).

در ماده ۱۰۰ برنامه چهارم، دولت موظف به تدوین و تصویب منشور حقوق شهروندی می‌شود. در این برنامه است که موضوع قومیت و اقوام و فرهنگ قومی به‌طور رسمی وارد ادبیات برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران توسعه می‌شود. به عبارتی از این برنامه به بعد در بخش‌هایی به سمت بحث‌های قومیتی و حمایت از آنان به‌طور خاص مطرح می‌شود. در بند د این ماده دولت مکلف به ترویج امنیت و آزادی لازم برای رشد تشکلهای اجتماعی در زمینه صیانت از حقوق کودکان و زنان می‌گردد.

گفتمان حاکم بر تدوین برنامه چهارم توسعه هرچند به‌نوعی اقتصادمحور است، لکن به دنبال قربات با گفتمان توسعه انسانی بوده است. مهم‌ترین ماده‌ای که به‌طور مستقیم به وحدت و حقوق همه اقوام ایرانی اشاره دارد، ماده ۱۰۰ این برنامه است که به ارتقای حقوق انسانی، تأمین آزادی و صیانت از آرای مردم و تضمین آزادی، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن، ترویج مفاهیم وحدت‌آفرین و احترام‌آمیز نسبت به گروه‌های اجتماعی و اقوام مختلف اذعان دارد. این برنامه نیز همانند سایر قوانین بالادستی موضعی فراقومیتی دارد و مبنای آن حفظ هویت و منافع ملی و ارزش‌های اسلامی است (صادقی‌زاده، ۱۳۹۷: ۹۹).

برنامه پنج‌ساله پنجم توسعه کشور (۱۳۹۴-۱۳۹۰) برخلاف سایر برنامه‌ها، فصل‌بندی امورات اجرایی کشور از باب مسائل فرهنگی، علوم و فناوری، مسائل اقتصاد، اجتماعی، توسعه منطقه‌ای، حقوق و مسائل دفاعی امنیتی و سیاسی و بودجه‌ای مورد توجه بوده است. در ماده ۲۴ قانون برنامه پنجم توسعه، دولت مکلف می‌شود به منظور ارتقاء شاخص توسعه انسانی به سطح کشورهای با توسعه انسانی بالا و هماهنگی رشد شاخص‌های آموزش، بهداشت و اشتغال کشور، سند راهبردی «ارتقای شاخص توسعه انسانی» را پس از تصویب هیئت وزیران اجرایی کند. برنامه پنجم توسعه نیز به مانند سایر برنامه‌های توسعه به صورت مستقیم به بحث جایگاه قومیت‌ها در ساختار مدیریتی کشور پرداخته است و مورد مشخص و دقیقی در این خصوص در متن برنامه دیده نمی‌شود.

تشکیل سازمان‌ها و نهادهای مدنی قومی علاوه بر اینکه از فاکتورهای اصلی دموکراسی بوده، یکی از عوامل توسعه قومی نیز به شمار می‌رود. این فاکتور را در برنامه‌های توسعه می‌باید در قالب موضوع مشارکت اجتماعی جستجو کرد.

از مطالبات جدی و اعاده نشده اقوام ایرانی به ویژه اهل سنت درخواست استفاده از نیروها و مدیران بومی بوده و هست. توسعه یافتگی نسبی مناطق حاشیه‌ای و افزایش شمار تحصیل کرده‌های دانشگاهی از یک سو و ویژگی‌های خاص این مناطق از دیگر سو، لزوم به کارگیری نیروها و مدیران بومی را بیش از پیش ضروری می‌ساخت. به همین خاطر یکی از سیاست‌های دولت در مناطق قومی نشین استفاده بیشتر از مدیران بومی بوده که تا حدی نیز محقق شده است. البته ظرفیت بیشتری در این زمینه وجود دارد اما به دلایل سیاسی محقق نشده است (حق پناه، ۱۳۸۲: ۲۶۰).

بُعد فرهنگی توسعه قومی

فرهنگ و مسائل فرهنگی جزء لاینفک برنامه‌های توسعه از ابتدای انقلاب تا کنون بوده است؛ اما این بُعد فرهنگی (به دلیل برنامه‌های توسعه متأثر از رویکرد مذهبی و ایدئولوژیک نظام سیاسی برای یک‌دست‌سازی فرهنگ جامعه) باعث به حاشیه راندن و حذف فرهنگ‌های قومی شده است.

در برنامه اول توسعه تأکید بر نمادهای مذهبی به جای نمادهای ملی در تبلیغات رسمی صداوسیما، سازمان تبلیغات اسلامی، ستادهای نماز جمعه و منابع آموزشی همچون کتب درسی،

بومی کردن فرایند جذب دانشجو و سرباز، انحلال مراکز پژوهشی در مورد گویش‌های زبانی از جمله عواملی بود که به مشکلات قومی دامن زده بود (ترابی و یوسفعلی، ۱۳۹۳: ۱۲ و ۲۴). این امر نشان‌دهنده غفلت و به‌صورت صریح‌تر به حاشیه راندن قومیت‌ها در برنامه اول توسعه است. برنامه دوم نیز ادامه همین روند بود.

برنامه‌های اول و دوم توسعه اگرچه بحث‌های فرهنگی و بودجه‌های فرهنگی اعداد و رقم‌های قابل توجهی را دربرگرفته، اما در کل در حوزه زبان و ادبیات فارسی، ارتقای فرهنگ عمومی خانواده‌ها، مبارزه با فرهنگ بیگانه، آشنایی با سیره ائمه و امامان شیعه، آموزش رایگان و... مدنظر بوده و به فرهنگ و زبان‌های قومی هیچ اشاره‌ای نکرده است. در بحث‌های فرهنگی بیشتر توجهات و تصویب اعتبارات بر روی مباحث ارزشی و تا حدی ایدئولوژیک مانند اولویت دادن به ایثارگران و خانواده شهدا، آزادگان، بسیجیان در استفاده از تسهیلات بانکی، ثروت‌های ملی و منابع طبیعی - و یا فراهم نمودن امکان حضور بیشتر ایثارگران در عرصه‌های سیاسی، قضایی و اجرایی کشور (برنامه دوم توسعه، ۱۳۷۳: ۱۰۱) بوده است.

اما در دولت اصلاحات و برنامه سوم توسعه، تحرکات فرهنگی در میان اقوام بیشتر شده و شاهد افزایش محصولات فرهنگی در قالب نشریات محلی، دانشجویی، قومی و سیاسی هستیم. به گونه‌ای که در میان قومیت ترک تولید محصولات فرهنگی در دوره اصلاحات بیش از ۶۰ سال قبل خود بوده است. تعداد ۶۰ نشریه در سراسر استان آذربایجان آمار قابل توجهی است هایلپه افراد واجبقیلدی، محلی (بنی‌هاشمی، ۱۳۸۱: ۵۷۴-۵۷۵). در دولت سید محمد خاتمی متأثر از مفهوم جامعه مدنی، توجه به فرهنگ‌های قومی جهت استفاده از ظرفیت‌ها و استعدادهاى کشور برای رفع تنگناهای اقتصادی و توسعه پایدار دست کم بر روی کاغذ برای نخستین بار سرلوحه سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزان قرار گرفت (مستندات برنامه سوم، ۱۳۷۸: ۲۲). راه‌اندازی شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی در استان‌های قومی نشین در کنار افزایش رسانه‌های مکتوب و مطبوعات غیردولتی تغییرات کمی و کیفی چشمگیری را تجربه کرد.

با اجرای برنامه چهارم و تدوین برنامه پنجم، جایگاه قومیت‌ها که در دولت آقای خاتمی تا حدی مطرح و به متن فعالیت‌های مدنی آمده بودند، مجدد به حاشیه رفته و برنامه کلی محرومیت‌زدایی توسط دولت احمدی‌نژاد دنبال گردید. در گفتمان حاکم بر سیاست قومی این دولت؛ عدالت دال مرکزی و توسعه مناطق محروم، تمرکززدایی اقتصادی و اتخاذ رویکرد وحدت در کثرت، دال‌های شناور آن محسوب می‌شدند (غلامی شکار سرائی، ۱۳۹۱: ۷۰). به عبارتی در

اجرا و تدوین برنامه توسعه در دولت احمدی نژاد، با تفکر حاکم بر آن، سفرهای استانی و تلاش برای به صحنه آوردن افشار پایین دست جامعه، توسعه مناطق محروم در دستور کار قرار گرفت که اجرای آن می توانست نوعی توسعه منطقه ای را به همراه بیاورد؛ اما رویکرد ایدئولوژیک و امنیتی به مسائل قومی مانع اجرای شعارها و وعده های مسئولان در باب مسائل قومیتی و توسعه قومی گردید.

نتیجه گیری

با بررسی برنامه های توسعه و اسناد مرتبط با آنها و نیز مشاهده واقعیات هر روزه جامعه چند قومیتی ایران می بینیم که سکوت برنامه های توسعه در مورد قومیت ها، دلیلی بر وجود نداشتن مسائل قومی نیست. قومیت ها جز لاینفک نظام سیاسی - اجتماعی ایران هستند و نظام سیاسی نیز چه بخواهد و چه نخواهد باید قومیت ها و مسائل و چالش های آنها را به رسمیت بشناسد؛ در واقع در دنیای جهانی شده راه رسیدن به انسجام اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در کشورهای چند قومیتی اجازه دادن به مطرح شدن قومیت های موجود و استفاده از ظرفیت های اقتصادی، فرهنگی و انسانی آنان است؛ این امر می تواند از یک سو در جهت ارتقای جایگاه خود اقوام عمل کرده و از سوی دیگر بخشی از مسئولیت توسعه کشور را به قومیت ها واگذار کند و دولت را در مسیر توسعه سبک بارتر گرداند.

با توجه به اینکه یکی از اهداف و شعارهای انقلاب اسلامی رفع تبعیض و نابرابری و توسعه همه جانبه کشور بوده، انتظار می رفت که بحث و جایگاه قومیت ها در کشور (که اغلب در مناطق مرزی و فقیرنشین سکونت دارند) پس از انقلاب به طور جدی و معناداری وارد مباحث فکری و اجرایی کشور می شد و وضعیت اقوام و مناطق قومی با قبل از انقلاب تغییرات مثبتی را نشان می داد؛ اما در طی این سال ها همواره مناطق قومی جزء گروه های معترض به وضعیت اقتصادی - اجتماعی خود بوده اند. می توان گفت جغرافیای قومی با جغرافیای توسعه نیافتگی کشور از همان ابتدای سال های آغاز توسعه منطبق بوده است. اقوام که در مرزها ساکن هستند در مقایسه با شهرهایی مانند اصفهان، تبریز، شیراز، تهران از ابتدا از گردونه توسعه عقب مانده اند. به عبارتی شهرهایی که در ابتدا و متأثر از رویکرد جهانی توسعه به عنوان مراکز و قطب های صنعتی کشور در نظر گرفته شدند تاکنون نیز در گردونه توسعه و پیشرفت قرار دارند. در کشور ما مناطق قومی خصوصاً استان های کردستان، سیستان و بلوچستان، آذربایجان غربی

و خوزستان، در مجاورت اقوام هم‌زبان خود در کشورهای عراق و ترکیه، افغانستان و پاکستان، ... قرار دارند که این کشورها اغلب گرفتار درگیری‌های قومی و فرقه‌ای هستند و متأسفانه در مقاطعی این درگیری‌ها مناطق مرزی ایران را نیز تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و امنیت و ثبات بخشی از مناطق بومی کشور را مورد تهدید قرار می‌دهد. اگرچه ترس از ناامنی و بی‌ثباتی، پایین بودن نرخ سرمایه‌گذاری صنعتی و عمرانی دولت در این مناطق را توجیه نمی‌کند؛ اما بی‌تأثیر بر آن نبوده و سبب پایین بودن نرخ سرمایه‌گذاری‌های صنعتی، تجاری و عمرانی دولت شده است.

درنهایت باید گفت توسعه و برنامه‌ریزی برای یک کشور مقوله‌ای بسیار پیچیده و سنگین است. به گونه‌ای که تدوین و اجرای آن متأثر از بسیاری عوامل داخلی و خارجی است که می‌تواند مانع نگاه واقع‌بینانه به وضعیت داخل کشور در مرحلهٔ تدوین و مهم‌تر از آن در مرحلهٔ اجرا و توزیع متوازن توسعه شود. توسعهٔ قومی و قومیت‌ها نیز در برنامه‌های توسعه کشور مورد توجه قرار نگرفته و به عبارتی قومیت‌ها دغدغه مثبت و از اولویت‌های اصلی برنامه‌ریزان توسعه نبوده است؛ لذا در طول سال‌های پس از انقلاب، علی‌رغم تلاش‌ها برای رفع محرومیت از کشور که در مناطقی هم شامل استان‌های قومی نشین شده است؛ اما تغییر اقتصادی چندانی صورت نگرفته که این امر باعث اعتراض و نارضایتی اقوام به‌ویژه در مناطق کُرد و عرب‌نشین شده است. متأثر از فضای قومی ملتهب ناشی از مشکلات اقتصادی، ابعاد سیاسی اجتماعی و فرهنگی توسعهٔ قومی نیز رشد چندانی نداشته است و اغلب اوقات نگاه امنیتی جایگزین نگاه اجتماعی- فرهنگی به این مناطق شده است.

درنهایت باید پذیرفت که مسئلهٔ توسعهٔ قومی یک واقعیت وجودی کشور است که می‌بایست مورد توجه برنامه‌ریزان قرار گیرد؛ حال آنکه با بررسی برنامه‌های توسعه دیده شد که اقوام و توسعهٔ قومی غایب بزرگ برنامه‌های توسعه در ایران هستند. اگرچه نمی‌توان با صراحت گفت که این غیبت عامدانه و با قصد و نیت بوده است، اما می‌توان گفت متأثر از نگاه‌های غیر کارشناسی و سلیقه‌ای، رویکردهای امنیتی، یکدست‌سازی فرهنگی و نیز غلبه مسائل و رویکردهای ایدئولوژیک، موضوع توسعهٔ قومی و اقوام نادیده گرفته شده و یا مسئله برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران توسعه‌ای کشور نبوده است.

منابع

۱. احمدی، حمید. (۱۳۷۹) قوم و قوم‌گرایی در ایران، تهران: نشر نی.
۲. ازکیا، مصطفی. (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی توسعه، تهران: نشر کلمه.
۳. بنی‌هاشمی، میرقاسم. (۱۳۸۱) «چشم‌انداز آتی ناسیونالیسم قومی در آذربایجان ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، تابستان، شماره ۱۶، صص ۵۸۱-۵۶۸.
۴. ترابی، یوسف؛ یوسفعلی مجیدی. (۱۳۹۳) «بررسی چگونگی مدیریت شکاف‌های قومی در کردستان جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، زمستان، شماره ۳، صص ۲۹-۹.
۵. حقی‌پناه، جعفر. (۱۳۸۲) «روند تدوین سیاست قومی در جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره نوزدهم، بهار، صص ۲۴۶-۲۶۳.
۶. گرجی، علی‌اکبر. (۱۳۷۷) «چشم‌انداز تمرکززدایی در بستر شوراهای اسلامی»، نشریه پژوهش، سال اول، شماره ۲، زمستان، ۱۲۸-۱۰۲.
۷. صادقی‌زاده، کسری. (۱۳۹۷) «الزامات سیاست‌گذاری فرهنگی اقوام؛ راهبردهای برگرفته از اسناد بالادستی و دیدگاه‌های ذینفعان (مطالعه موردی قوم کرد)»، راهبرد فرهنگ، شماره ۴۲، تابستان، صص ۸۷-۱۲۲.
۸. صادقی‌شاهدانی، مهدی؛ میثم خسروی. (۱۳۹۵) «بررسی اشتراکات و تمایزات مبانی نظری برنامه‌های توسعه در جمهوری اسلامی ایران»، پژوهش‌های رشد و توسعه اقتصادی، سال ششم، شماره بیست و سوم، صص ۱۳-۳۲.
۹. علینقی، امیرحسین. (۱۳۷۸) «داده‌هایی از عدم تعادل در جامعه ایران: استان‌های مرزی»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره‌های ۵ و ۶، صص ۱۵۶-۱۲۷.
۱۰. عظیمی، حسین. (۱۳۹۶)، «فرهنگ، آموزش، توسعه»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۳۸، مهر و آبان، ۱۰۵-۸۸.
۱۱. غلامی‌شکارسرای، محمدرضا. (۱۳۹۱) «عوامل سیاسی مؤثر بر همبستگی ملی در بین قومیت‌های ایران»، پایان‌نامه دکتری دانشگاه علامه طباطبائی.
۱۲. سازمان برنامه و بودجه. (۱۳۷۴) گزارش اجتماعی اقتصادی استان کردستان در سال ۱۳۷۴.
۱۳. عبدالهی ضیاءالدینی و علی مرشدی‌زاد. (۱۳۹۹) «دیالکتیک دموکراسی و توسعه و نسبت آن با کنش سیاسی قومیت‌ها در ایران»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال نهم،

- شماره ۳۵، زمستان ۱۳۹۹، شماره پیاپی ۶۵، صص ۱۶۵-۱۹۸.
۱۴. قانون برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران، (۱۳۶۸)، اداره کل قوانین و مقررات کشور.
۱۵. قانون برنامه دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران (۱۳۷۳)، اداره کل قوانین و مقررات کشور.
۱۶. قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران (۱۳۷۹)، معاونت پژوهش، تدوین و تنقیح قوانین و مقررات کشور.
۱۷. قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران (۱۳۸۳)، معاونت پژوهش، تدوین و تنقیح قوانین و مقررات کشور.
۱۸. قانون برنامه پنجم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران (۱۳۸۹)، معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی رئیس جمهور.
۱۹. موثقی، سید احمد. (۱۳۹۱) نوسازی و توسعه سیاسی، تهران: نشر میزان.
۲۰. هتته، بروژن. (۱۳۹۲) *تئوری توسعه و سه جهان*، ترجمه سید احمد موثقی، تهران: انتشارات قومس.
۲۱. یاوری بافقی، امیرحسین، حمید مستجابی سرهنگی و احمدرضا اسماعیلی. (۱۳۹۲) «تحلیلی بر تأثیر هم‌گرایی ملی اقوام ایرانی بر امنیت عمومی جمهوری اسلامی ایران»، *پژوهش‌نامه نظم و امنیت انتظامی*، سال ششم، شماره دوم (پیاپی بیست و دوم)، تابستان، ۱۳۵-۱۵۷.
22. Chernela, Janet M. (2012) "Indigenous Rights and Ethno-Development: The Life of an Indigenous Organization in the Rio Negro of Brazil, Tipiti" *Journal of the Society for the Anthropology of Lowland South America*: Vol. 9: Iss. 2, Article 5.
23. Davis, Shelton and William Partridge. (1994) *Promoting the Development of Indigenous Peoples in Latin America*. Report. Washington D.C.: The World Bank. Davis, Shelton and Alaka Wali.
24. Entessar, N. (1992) *Kurdish Ethnonationalism*, Lynne Rienner Publishers, The United States of America.
25. Ethno-Development in Block-4 Approaches to Sustainable Development (2017), *Indira Gandhi National Open University (IGNOU)*.

- a. In <http://egyankosh.ac.in/bitstream/123456789/27056/1/Unit-14>
26. Kippler, Caroline. (2010) "Exploring Post-Development: politics, the state and Emancipation", *Polis Journal*, Vol.3.2010.
 27. Partridge, William L., Jorge E. Uquillas and Kathryn Johns. (1996) "Including the Excluded: Ethnodevelopment in Latin America." *Paper presented at the Annual World Bank Conference on Development in Latin America and the Caribbean*, Bogotá.
 28. Pieterse, Jan Nederveen. (2000) *After Post- Development*, *Third World Quarterly*, Volume 21, No.2.
 29. Shaffer, Paul (2012) *Post- development and Poverty: an assessment*, *Third world quarterly*, Volume33, Issue10, pp:1767-1782.
 30. Story, Andy (2000), Post-Development Theory: Romanticism and Pontius Piliate Politics, *Development*, Volume 43, Number 4, December.
 31. Talalla, Rohini (1980), *Ethnodevelopment and the Orang Asli of Malaysia: A Case Study of the Betau Settlement for Semai-Senoi*. *Fourth World Studies in Planning*, No. 15. Los Angeles: University of California School of Architecture and Urban Planning.
 32. *The Ethnic Newswatch*, (1992). "Facing Colonization- An Interview with Alfonso Palma, President of ONIC." Vol 67: 2 (June 30): 10.
 33. UNESCO. (1982), *Meeting of Experts on the Study of Ethno-Development and Ethnocide in Africa*. Division of Human Rights and Peace. Paris: United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization (UNESCO).